

مبانی، ابعاد و چالش‌های خشونت پرهیزی

آتشی با زبانه‌های خطرناک

حسین شیخ‌رضایی

آنچه در عرصه سیاست روزمره و کنش اجتماعی رخ می‌دهد از دو سو با مباحث نظری و مفهومی مرتبط است. نخست اینکه، مبانی نظری و مفهومی‌ای که پیش‌تر صورت‌بندی شده‌اند در حکم یکی از منابع و مبانی کنش‌های جاری عمل می‌کنند و دیگر اینکه، آنچه به عنوان کنش اجتماعی رخ می‌دهد در حکم شاهد تازه‌ای است که هم می‌توان با آن چارچوب‌ها و نظریه‌های پیشین را سنجید و هم مبانی و چارچوب‌هایی نو درآفکند. رویدادهای اخیر در کشور ما بار دیگر نیاز به بحث جدی، نظری و حتی‌المقدور همه‌جانبه را درباره دو مفهوم «خشونت» و «خشونت پرهیزی» یادآور شد. در این نوشته تلاش می‌کنیم تعریفی از خشونت و خشونت پرهیزی، مبانی و دلایل موافقان آن و در انتها یکی از نقدهای وارد بر آن را به اختصار بررسی کنیم. بحث درباره این موضوع نیاز کنونی ما است و بعید است به‌زودی نیز از بحث درباره آن بی‌نیاز شویم.

تعریف، ابعاد و مراحل خشونت پرهیزی

خشونت را معمولاً به‌کارگیری زور و فشار فیزیکی دانسته‌اند که منجر به صدمه، توهین، خوارداشت، آسیب یا تخریب و ویرانی شود. سازمان بهداشت جهانی، در انطباق با چنین درکی، خشونت را چنین تعریف کرده است: «استفاده عمدی از نیروی فیزیکی یا زور، چه به شکل تهدید و چه به شکل واقعی، علیه خود، دیگری یا گروه و جامعه که به احتمال زیاد منجر به جراحت، مرگ، آسیب روانی، رشد ناقص یا محرومیت می‌شود.» آنچه در هر دو این تعاریف مشترک است تأکید بر جنبه فیزیکی و عینی خشونت است، حال آنکه در تعاریف جامع‌تر از مفهوم خشونت، به ابعاد نرم‌افزاری و نامرئی خشونت نیز اشاره شده و مثلاً پای مفهومی مانند «خشونت ساختاری» نیز به میان آمده است: سازمان‌دهی و آرایشی نامرئی، در سازمان یا جامعه که می‌تواند منجر به صدمه و آسیب و تخریب شود. خشونت پرهیزی آن‌چنان‌که معنای تحت‌اللفظی آن به ذهن متبادر می‌کند،

می‌تواند به سادگی پرهیز از عمل و رویه خشونت‌آمیز و در نتیجه پرهیز از وارد آوردن ضرر و آسیب به دیگران، تحت هر شرایطی، فهمیده شود، اما باید توجه داشت که چنین تعریفی یکسره سلبی و منفعلانه است و آنچه را طرفداران خشونت‌پرهیزی مدنظر دارند، بیان نمی‌کند. «عدم-خشونت» مفهومی سلبی و منفی است و شامل کنش هر کسی می‌شود که دست به خشونت نمی‌زند، چه آن فرد قدرت اعمال خشونت نداشته باشد، چه مشکلی در اعمال خشونت نبیند اما در شرایط فعلی اعمال آن را تاکتیک مناسبی تشخیص ندهد و چه با آن مخالفتی اصولی داشته باشد. این مفهوم شبیه آتش‌بس است که در آن دو طرف به هر دلیلی علیه هم عملیات جنگی انجام نمی‌دهند، اما خشونت‌پرهیزی جنبه‌ای ایجابی و سازنده نیز دارد که از جهتی آن را شبیه صلح (و نه صرفاً آتش‌بس) می‌کند. خشونت‌پرهیزی شامل باور اصولی به نفي و پرهیز از خشونت و نیز انجام اقداماتی سازنده و ایجابی برای خشکاندن ریشه‌های آن است. مهم است در نظر داشته باشیم که خشونت‌پرهیزی با بی‌عملی و پذیرش منفعلانه هر خشونتی که بر ما می‌رود یکی نیست. خشونت‌پرهیزی، آن‌چنان‌که طرفداران بزرگ و اصلی آن مانند گاندی و مارتین لوتر کینگ مطرح کرده‌اند، جنبش و کنشی فردی یا اجتماعی است برای ایجاد تغییر و تحول در جامعه خشونت‌زا و برای مبارزه با بی‌عدالتی‌های اجتماعی با استفاده از روش‌های سازنده و البته خشونت‌پرهیز. خشونت‌پرهیزی تلاش می‌کند نشان دهد در مواجهه با خشونتی که بر ما می‌رود جز دو گزینه پذیرفتن و دم برنیاوردن و گزینه انتقام گرفتن و مقابله به مثل کردن، راه سومی نیز باز است. تاکید بر بُعد سازنده خشونت‌پرهیزی مهم است، چراکه طبق نظر طرفداران این نگاه، بدون طرح برنامه‌ها و آموزش‌هایی که بنیان‌های ایجاد خشونت و تبعیض و شکاف اجتماعی را از بین ببرد، صرف مقابله مستقیم با خشونت کارساز نخواهد بود. بنابراین، برنامه‌هایی مانند آموزش و سوادآموزی به توده‌های محروم، ایجاد تشکلهای مدنی و تقویت همکاری‌های شهروندی، بالا بردن سطح بهداشت و سلامت و دانش، کمک به اشتغال افراد بیکار و اقداماتی از این دست که در قالب انجمن‌های غیردولتی و تشکلهای شهروندی انجام می‌شود، بخشی از برنامه خشونت‌پرهیزی است که در آن علل و ریشه‌های اصلی خشونت هدف قرار می‌گیرد.

اما علاوه بر بُعد سازنده، خشونت‌پرهیزی شامل جنبه اعتراضی و مقاومتی نیز هست. در اینجا بر مجموعه‌ای از اقدامات و کنش‌ها تاکید می‌شود که در میدان عمل و مبارزه به کار می‌آیند، بدون اینکه خود حاوی کنش‌های خشونت‌آمیز باشند. نافرمانی مدنی، سرپیچی از همکاری، اعتصاب، تظاهرات عاری از خشونت، مقاومت مدنی نمونه‌هایی است که در

جنبش‌های خشونت‌پرهیز از آنها استفاده شده است. در يك تقسیم‌بندی کلی، جنبش‌های خشونت‌پرهیز شامل سه مرحله اصلی تشخیص داده شده‌اند. مرحله اول زمانی است که تنشی رخ می‌دهد و هنوز امکان مذاکره و مصالحه اجتماعی گشوده است و بدون نیاز به نمایش جنبه‌های اعتراضی و مقاومتی، دو طرف منازعه می‌توانند با یکدیگر از راه مذاکره به حل اختلاف‌نظرشان پردازند. وارد شدن زودهنگام و موثر به فرآیند چانه‌زنی اجتماعی نخستین بخش برنامه خشونت‌پرهیزی است. مرحله دوم زمانی است که به هر دلیل، امکان چنین مذاکره‌ای سلب شده و به جنبه‌های اعتراضی و مقاومتی خشونت‌پرهیزانه که نام برخی آنها ذکر شد نیاز می‌افتد. سرانجام، مرحله سوم زمانی است که این اقدامات نیز منجر به نتیجه نمی‌شوند و فرد یا افراد دخیل در جنبش خشونت‌پرهیز تشخیص می‌دهند لازم است برای مبارزه به خود آسیب و صدمه‌ای وارد کنند. این آسیب‌رسانی به خود می‌تواند در قالب روزه‌ها و اعتصاب‌های با درجات مختلف، محروم کردن خود از گرفتن خدمات، آسیب رساندن به جسم یا حتی خودکشی انجام گیرد.

خلاصه اینکه خشونت‌پرهیزی با بی‌عملی سیاسی و اجتماعی، با پذیرش منفعلانه خشونت از سوی یک طرف مخاصمه، با بسنده کردن به کنش‌های سلبی و اعتراضی، با پرهیز از ورود به فرآیندهای چانه‌زنی اجتماعی، با بی‌توجهی به منشا ایجاد خشونت و با نادیده گرفتن قبح خشونت متفاوت است.

مبانی و دلایل خشونت‌پرهیزی

خشونت‌پرهیزی نیاز به مبانی و دلایل توجیهی دارد. درست یا نادرست، درك و تصور رایج در بسیاری از فرهنگ‌ها این است که پاسخ دادن خشونت با خشونت امری بدیهی و موجه و طبیعی است که نیاز به توجیه ندارد. آنچه نیاز به توجیه دارد خروج از این سنت است. حتی در اصطلاح «خشونت‌پرهیزی» نیز هنوز این ایده مندرج است که اصل و اساس، اعمال خشونت است و خشونت‌پرهیزی عملی است واکنشی که خود را با نفي آنچه اصلی و محوری است تعریف می‌کند، بی‌آنکه خود مستقلاً قابل‌تعریف باشد. نکته‌ای که البته طرفداران خشونت‌پرهیزی با آن مخالفند.

مبانی و دلایل توجیهی خشونت‌پرهیزی را می‌توان به دو دسته دلایل فلسفی و راهبردی تقسیم کرد. در حوزه دلایل فلسفی، نکته اصلی تاکید بر یکسان بودن گوهر تمامی ابنای بشر در آفرینش یا در فرآیند تکامل است. در اینجا آموزه‌های مذهبی، عرفانی، اخلاقی، زیست‌شناختی و تکاملی در این نقطه همگرا شده‌اند که میان ابنای بشر اختلاف ماهوی و ذاتی وجود ندارد، همه از کرامت و حقوق ذاتی برخوردارند، تفاوت‌های بیرونی و فرعی و عرضی، مانند رنگ و نژاد و ملیت و

جنسیت، خدشاهی در این وحدت کرامت انسانی وارد نمی‌کند و همه، چه آنانی که خشونت می‌ورزند و چه آنانی که بر ایشان خشونت می‌رود، در بنیاد و اساس یکی و قابل احترام و مستحق رشد و بالندگی‌اند و اگر چیزی قابل نقد و سرزنش باشد، کنش‌ها و اعمال خشونت‌آمیز برخی آدمیان است، نه اصل وجودشان. انسان خشونت‌ورز کاملاً و به‌تمامه انسان و برخوردار از کرامت است و تنها باید در او این انسانیت را بیدار و زنده کرد. همه افراد بشر، چه آنان که خشونت می‌کنند و چه آنان که خشونت می‌بینند، «حق» دارند محترم شمرده شوند، تحقیر نشوند و از آن مهم‌تر مورد خشونت قرار نگیرند.

در آموزه‌های پدران بنیانگذار خشونت‌پرهیزی، مانند گاندي و لوتر کینگ، آنچه شایسته سرزنش است عمل خشونت‌آمیز است نه فرد خشونت‌ورز. فرد خشونت‌ورز در اساس با دیگران یکی است، اما آموزش نادرست و سیستم فاسد اجتماعی او را به خطا انداخته یا به او آگاهی کاذب داده است. شعار خشونت‌ورزی به‌جای من-علیه-تو عبارت است از من-و-تو-علیه-مشکل. اصل راه‌نما و بنیادین، پرهیز از تحقیر و تخفیف همه و از جمله خشونت‌ورزان و در عوض نقد کنش‌های آنان است. به رسمیت شناختن کرامت و انسانیت طرف خشونت‌ورز چارچوب اصلی برای اتخاذ کنش‌های خشونت‌پرهیز است. شاید تنها تفاوت فرد خشونت‌پرهیز و فرد خشونت‌ورز آگاهی و تطفن اولی به حالت درونی خشم و انتقام در خود و تلاش برای فائق آمدن بر آن باشد. خشونت‌پرهیز می‌تواند بر رانه سرکوب و تخریب و انتقام در خود غلبه و آن را در مسیر مبارزه با تبهکاری و نه فرد تبهکار، هدایت کند. بدین ترتیب، خشونت‌ورزی در سطح ایدئال دربردارنده نگاهی مراقبتی و دلسوزانه به فرد خشونت‌ورز است.

به لحاظ راهبردی و عمل‌گرایانه، ادعای طرفداران رویکردهای خشونت‌پرهیز این است که اتخاذ چنین شیوه‌ای در عمل منجر به کاهش چشمگیر خشونت در مقیاس کلی شده است. بنا بر یکی از آمارهای ادعایی، احتمال پیروزی رویکردهای خشونت‌پرهیز با استناد به مطالعات تاریخی دو برابر مبارزات همراه با خشونت است. طبق این مطالعات، از هر سه جنبش خشونت‌پرهیز یکی به موفقیت دست یافته است. بنابراین، اتخاذ راهبرد و تاکتیک خشونت‌پرهیزی هم در مجموع آسیب کمتری به جامعه وارد می‌کند و هم احتمال موفقیت جنبش را به شکل چشمگیری بالا می‌برد. توجه به همگرایی و توازی دو جنبه فلسفی و عمل‌گرایانه خشونت‌پرهیزی مهم است. در واقع ادعا می‌شود که در رویکرد خشونت‌پرهیز لازم نیست برای حصول موفقیت، آرمان‌های اخلاقی را زیر پا بگذاریم. در اینجا هدف و وسیله از یک‌سوخ‌اند و برای رسیدن به صلح پایدار نیازی به وارد شدن به جنگی خانمان‌سوز نداریم. ادعا

این است که خشونت‌پرهیزی منطبق با ذات جهان است و در عمل نیز به حصول نتیجه منجر می‌شود. خشونت‌پرهیزی نیاز به ایجاد صلح درونی، حصول وارستگی شخصی و مهار زدن

بر رانه‌های منفی و سپس هدایت آنها در مسیرهای سازنده دارد. گام بعد، «بیرونی» و «محقق» کردن همین فرآیند تحول درونی در عرصه کنش‌های جمعی است. در بخش بعد به نقد یکی از قرائت‌های حداکثری از آموزه خشونت‌پرهیزی می‌پردازیم (برای مطالعه بیشتر درباره خشونت‌پرهیزی به منبع اینترنتی زیر که ما نیز در صورت‌بندی مفهوم و مبانی و دلایل خشونت‌پرهیزی از آن استفاده کرده‌ایم، مراجعه کنید: مبانی مبارزه خشونت‌پرهیز، مایکل نیگلر، فرهاد میثمی).
ارزیابی

با توجه به آنچه گذشت، در این بخش ارزیابی مختصری از برخی دلایل له و علیه خشونت‌پرهیزی ارائه می‌دهیم. نخست به تنقیح چند نکته جزئی‌تر و آنگاه به استدلال‌های اصلی می‌پردازیم. یکی از سوءفهم‌های جاری و رایج از خشونت‌پرهیزی خلط آن با بی‌عملی سیاسی و دست روی دست گذاشتن است. بسیاری از کسانی که این روزها در رد خشونت‌پرهیزی نوشته‌اند، به سادگی فرض گرفته‌اند که خشونت‌پرهیزی به معنای پذیرش خشونت و دم برنیارودن در مقابل آن، حتی در قالب نافرمانی‌های مدنی، است. شاید دلیل چنین برداشتی این باشد که اصلاح‌طلبان و برخی دیگر از سیاست‌ورزان داخل و خارج کشور، تنها وقتی پای مفهوم خشونت‌پرهیزی را به گفتمان و بیانیه‌های خود باز می‌کنند که خشونتی علیه نیروهای دولتی صورت گیرد. این نکته سبب می‌شود که هم خود این کنشگران دچار توهم انجام کنش سیاسی خشونت‌پرهیز شوند و هم مخاطبان‌شان تصور کنند خشونت‌پرهیزی با نصیحت کردن و بیانیه دادن و دعوت به آرامش هم‌معنا است. همان‌گونه که ذکر شد، کنشگر خشونت‌پرهیز بیش از هر کسی به انواع مصادیق خشونت، خصوصا خشونت ساختاری و نهادینه شده، حساس است و برای مقابله با آن برنامه و طرح سیاسی و مدنی دارد و حاضر به پرداخت بها، حتی در سطح فدا کردن جان، است. کسی که در مواقعی جز بحران‌های آشکار اجتماعی، سخنی از خشونت آشکار و نهان علیه اقشار فرودست و حاشیه‌ای جامعه نمی‌گوید و برای رفع این خشونت برنامه و طرحی خشونت‌پرهیز ندارد و بهایی نمی‌دهد، اخلاقا مجاز به استفاده از مفهوم خشونت‌پرهیزی نیست. کسی که تنها هنگام بروز انواع خاصی از خشونت به سراغ مفهوم خشونت‌پرهیزی می‌رود، در حال سوءاستفاده از این مفهوم است.

علاوه بر این، دشواری‌هایی مانند نیاز کنش‌های خشونت‌پرهیز به آموزش درازمدت و نظام‌مند، نیاز نافرمانی‌های مدنی توده‌ای به رهبر مورد توافق اکثریت که بتواند همه را درخصوص سرشکن شدن هزینه‌های

نافرمانی مدنی مطمئن کند، نیاز کنش‌های دسته‌جمعی خشونت‌پرهیز به افرادی مسلط بر خود که توان کنترل خشم را داشته باشند و... در زمره دلایل فلسفی علیه خشونت‌پرهیزی به حساب نمی‌آیند. اینها در بهترین حالت، دشواری‌های راه در رسیدن به نقطه‌ای معین هستند که اگر آن نقطه به لحاظ اخلاقی موجه باشد، باید به جان خریده شوند. پس از بررسی این نکات جزئی‌تر، اکنون می‌توان به دو استدلال اصلی در دفاع از خشونت‌پرهیزی پرداخت. استدلال اول فلسفی است و چنان‌که شرح آن آمد، ادعا دارد که در چارچوب نظامی فلسفی و انسان‌شناختی که در آن هر انسانی محترم و دارای کرامت و ارزش است و «حق» دارد که خشونت نبیند و تحقیر نشود، اعمال خشونت بر همه، حتی کسانی که خود خشونت می‌کنند، غیراخلاقی است. این استدلال فارغ از کارآمدی یا ناکارآمدی راهبردهای خشونت‌پرهیز در عمل مطرح می‌شود و کاملاً در حوزه اخلاق فلسفی قرار دارد. در نقد این استدلال، می‌توان چنین پرسید که آیا از دل این مقدمه که همه افراد بشر «حق» محترم بودن و خشونت ندیدن را دارا هستند، می‌توان نتیجه گرفت که حتماً باید «هرگونه» خشونت علیه دیگران را غیراخلاقی دانست. به نظر نویسنده این سطور، چنین نیست و دشواری‌های مختلفی پیش روی این استنتاج وجود دارد.

برای روشن شدن بحث، اجازه دهید فرض کنیم می‌توانیم میزان خشونت یک رویداد خاص را در یک بافت سیاسی و اجتماعی خاص کمی کنیم و به آن عددی مثلاً بین صفر تا یک نسبت دهیم. همچنین می‌توانیم از راه در نظر گرفتن همه افرادی که در حق آنها خشونت شده است و میزان خشونت وارد شده به آنها، سرجمع خشونت موجود در یک جامعه را در زمان و موقعیتی خاص معلوم کنیم. حال فرض کنید از گاندی خشونت‌پرهیز، در مقام مشاور خداوند، پرسیده شود بین ساختن یک جامعه واحد در دو موقعیت کدام را انتخاب می‌کند: موقعیت الف که در آن سرجمع خشونت کمتر است یا موقعیت ب که در آن سرجمع خشونت بیشتر است. توجه داریم که گاندی در اینجا لازم نیست خود عملی انجام دهد و کافی است برحسب اصول و مبانی فکری خود، دست به انتخاب بزند. همچنین او امکانی برای پیشنهاد حالتی سوم که در آن سرجمع خشونت صفر یا پایین‌تر از حالت الف است نیز ندارد. به نظر بدیهی می‌رسد که اصل کرامت انسانی و ارزش ذاتی افراد، گاندی را به این سمت سوق دهد که جامعه کم‌خشونت‌تر را توصیه و انتخاب کند، اگرچه هنوز این جامعه با جامعه ایدئال او متفاوت است. اگر چنین باشد، حتی از منظر گاندی نیز جامعه‌ای که در آن سرجمع خشونت کمتر باشد از جامعه خشونت‌تر ارزشمندتر است و ما اخلاقاً موظف به انتخاب آن هستیم.

حال سناریو را کمی پیچیده‌تر کنیم: فرض کنیم لازم است برای تحقق

موقعیت الف، فردی مداخله‌گر، جز گان‌دی، دست به اقدامی «خشونت‌آمیز» بزند، اما میزان خشونتی که او مرتکب می‌شود از تفاضل میزان خشونت دو حالت الف و ب کمتر است. به بیان دیگر، سرجمع خشونت در حالت الف به علاوه میزان خشونت فرد مداخله‌گر همچنان از سرجمع خشونت در حالت ب کمتر است. به نظر می‌رسد که گان‌دی، در مقام انتخاب، همچنان باید حالت مجموعاً کم‌خشونت‌تر را ترجیح دهد، زیرا از نگاه او تغییری در ماجرا رخ نداده و موضوع همچنان انتخاب بین دو سطح از خشونت در یک جامعه واحد است، با این تفاوت که اختلاف سطح خشونت در اینجا به دلیل حضور خشونت فرد مداخله‌گر کمتر است. پس باز به نظر می‌رسد که از دید گان‌دی، به عنوان ناظر بیرونی که خود عملی انجام نمی‌دهد و تنها دست به انتخاب بین دو گزینه می‌زند، به شرط یکسانی سایر شرایط، حالتی که سرجمع خشونت کمتر است ترجیح دارد، ولو برای رسیدن به آن مقداری خشونت لازم باشد.

اما داستان زمانی شگفت‌انگیز می‌شود که تصور کنیم قرار است فرد مداخله‌گر خودِ گان‌دی یا فردی دیگر باشد که بنا است به توصیه گان‌دی چنین مداخله‌ای انجام دهد. در اینجا، گان‌دی با انجام این عمل یا توصیه به انجام آن به شدت مخالفت می‌کند و آن را مغایر با اصل کرامت ذاتی انسان‌ها می‌داند. برای نمونه، هنگامی که گان‌دی در سال ۱۹۲۴ مردم را به مقاومت خشونت‌پرهیز در برابر تجاوز ژاپنی‌ها فرامی‌خواند، حاضر بود تصدیق کند که این کار ممکن است به بهای جان چند میلیون انسان تمام شود، اما آن را بهتر از توصیه به انجام عملی خشونت‌آمیز که احتمالاً سرجمع خشونت کمتری داشت، می‌دانست. به بیانی دیگر، به نظر می‌رسد گان‌دی و طرفداران خشونت‌پرهیزی مطلق در ترجیح حالتی بر حالت دیگر، بر مبنای میزان خشونت کمتر، تردیدی به خود راه نمی‌دهند، اما با انجام کنش خشونت‌آمیز برای تحقق حالت مطلوب، یا حتی توصیه به انجام آن، مخالفند.

دلیل این مخالفت چیست؟ در اینجا بدون اینکه فرصت بررسی تفصیلی نظام فکری گان‌دی را داشته باشیم، باید گفت که گان‌دی میان هدف و وسیله پیوندی محکم برقرار می‌بیند. او برخلاف کانت و اخلاق وظیفه‌گرای او که نتیجه و هدف یک کنش را کاملاً در بررسی اخلاقی آن کنار می‌گذارد و تنها به بررسی وسیله می‌پردازد و اگر وسیله را به لحاظ اخلاقی قابل‌توجیه نداند، فارغ از اینکه به چه نتیجه‌ای ختم می‌شود، انجام عمل را غیراخلاقی تشخیص می‌دهد، به هدف و وسیله هر دو نظر دارد. اما برای گان‌دی، باید میان هدف و وسیله سنخیت و تناسب وجود داشته باشد و با وسیله بد نمی‌توان به هدف خوب رسید. به همین دلیل است که اگرچه جامعه‌ای با سطح خشونت پایین‌تر به لحاظ اخلاقی مرجح است، اما اگر نیاز باشد برای رسیدن به آن جامعه مرتکب خشونت

شویم، آنگاه آن جامعه دیگر مطلوب نخواهد بود. به بیان دیگر، میزان مطلوبیت يك وضعیت اجتماعي به راه و مسيري که ما براي رسيدن به آن طي کرده‌ایم بستگی دارد. نمی‌توان از مطلوبیت یا نامطلوبیت مطلق يك موقعیت و وضعیت اجتماعي، تنها براساس سرجمع میزان خشونت در آن، سخن گفت، بلکه باید راه رسيدن به چنین موقعیتی را نیز در بررسی مطلوبیت آن دخیل دانست.

چنین نگاهی در معرض نقدهای مختلفی است که ما تنها به یکی از آنها اشاره می‌کنیم. گاندي حضور هر میزان خشونت در مسیر دستیابی به يك موقعیت را برای نامطلوب دانستن مقصد، حتی اگر موفق به کاهش خشونت در آن شده باشیم، کافی می‌داند. اما در دل نظام فکري خود او و در مرحله سوم از مبارزه خشونت‌پرهيز، اعمال خشونت بر خود و دیگر همفکران اگر هیچ راه دیگری باز نمانده باشد پذیرفته و مقبول است. به عبارت دیگر، گاندي در شرایط حدي و افراطی، اعمال خشونت بر خود را می‌پذیرد، اما اعمال آن بر دیگری را خیر. دلیل چنین توصیه‌ای در چارچوب فکري او چندان روشن نیست. چه چیز مایه تمایز خشونت من علیه خودم با خشونت من علیه فرد خشونت‌گر می‌شود؟ اگر قرار است هر مسیر خشونت‌آمیزی منجر به بی‌اعتباری هدف شود، همین حکم بر پیشنهاد گاندي در مرحله سوم مبارزه خشونت‌پرهيز نیز صادق است.

به نظر می‌رسد موضع گاندي بیشتر شبیه موضع کسی است که به دلایل شخصی، عرفانی، مذهبی و... انجام کاری را که عقلا موجه می‌داند، نمی‌پذیرد. در اینجا، دلایل شخصی او برای پرهيز از توسل به اقدام خشونت‌آمیز لازم و کمینه در حق کسی که خشونت می‌کند و در عوض توسل به خشونت علیه خود به عنوان کسی که خشونت می‌بیند اگرچه قابل درک است، اما به سختی قابل دفاع عقلانی است. گاندي یا باید بپذیرد که در دل پیشنهاد خود او هم گاه مسيري خشونت‌آمیز (خشونت علیه خود) وجود دارد که سبب نامطلوبی مقصد می‌شود، یا توجیه قابل‌قبول‌تری در تمایز مفهومی میان خشونت علیه خود و دیگری عرضه کند.

اما شاید کسی بگوید دلیل گاندي در سر باز زدن از انجام عمل خشونت‌آمیز یا توصیه به آن این است که او می‌داند اصولاً خشونت‌ورزی در هیچ زمان و مکانی منجر به نتیجه نمی‌شود و نمی‌تواند سرجمع خشونت را در يك جامعه کاهش دهد. به عبارت دیگر، در اینجا نه دلیلی فلسفی که تا اینجا مشغول ارزیابی‌اش بودیم، بلکه دلیلی عمل‌گرایانه در تایید خشونت‌پرهيزی داریم: تجربه تاریخی نشان می‌دهد خشونت آتشی است که اگر زبانه‌هایش بالا بگیرد از کنترل آتش‌افروزان خارج می‌شود و سابقه اعتراضات خشونت‌پرهيز در کسب موفقیت بیش از اعتراضات خشن بوده است. در ادامه، به اختصار به بررسی چنین

استدلالي مي‌پردازيم. ابتدا لازم است اشاره كنيم كه در جبهه مقابل، برخي مخالفان معتقدند چنين تلقی‌هايي منوط به پذيرش انواع تحريفها در تاريخ‌نگاري رسمي و نادیده گرفتن نقش موثر اعتراضات خشن است. آنان اشاره دارند كه موفق بودن اقدامات خشونت‌پرهيز امري «امكانی» و «مشروط» است و به وجود بسياري چيزها، مانند مطبوعات آزاد، قضاات واحدي مستقل، حداقلي از عقلانيت و انسانيت در طرف مقابل و... بستگی دارد. بديهي است كه ما در اينجا نمي‌توانيم تكليف مساله‌اي تجربی و پسینی را با تاملي فلسفي و اخلاقي تعيين كنيم. اما نکته مهم اين است كه چنين بحثي راهبردي و نه مبنايي است. گويي در اين نقطه هر دو طرف متفقاند كه كمنش خشونت‌آمیز اگر در كل باعث كاستن از سرجمع خشونت شود اخلاقا مجاز است، اما بر سر اينكه در فلان مورد خاص شرايط آن مهيا است يا نه اختلاف دارند. در اينجا فرض مشترك اين است كه خشونت (محدود) يكي از ابزارها در جعبه‌ابزار معترضان است و اختلاف بر سر كارآمدي يا ناكارآمدي آن در يك موقعيت معين است. چنين نگاهی به كل با رويکرد گاندي و خشونت‌پرهيزي مطلق او متفاوت است. در اينجا، مجوز اخلاقي خشونت از پيش‌صا در نشده است، اما در شرايط خاصي كه بدانيم «تنها» ابزار براي كاستن از سرجمع خشونت است موجه خواهد بود. آشكار است كه چنين حكم مشروطي به معنای پذيرفتن هر نوع خشونت عليه هر فرد و با هر درجه‌اي نيست. خشونتي كه موضوع آن خشونت‌ورزان فعلي‌اند و هدف از آن كاستن از سرجمع خشونت اجتماعي است و تنها تا اندازه‌اي كه براي رسيدن به آن هدف لازم است اعمال ميشود و فاقد بدیلي خشونت‌پرهيز براي رسيدن به همان هدف است و بنا به تجربه تاريخي احتمال موفقیت آن بيش از راهبردهاي ديگر است، مي‌تواند توجه اخلاقي داشته باشد. البته تشخيص اين شرايط امري پسینی و وابسته به سياق خواهد بود، اما نکته مهم اين است كه دليلي فلسفي و اخلاقي عليه «هر» نوع اقدام خشونت‌آمیزی نداريم.

پژوهشگر و استاد فلسفه

در آموزه‌هاي پدران بنیانگذار خشونت‌پرهيزي، مانند گاندي و لوتر كينگ، آنچه شايسته سرزنش است عمل خشونت‌آمیز است نه فرد خشونت‌ورز. فرد خشونت‌ورز در اساس با ديگران يكي است، اما آموزش نادرست و سيستم فاسد اجتماعي او را به خطا انداخته يا به او آگاهی كاذب داده است. شعار خشونت‌ورزي به جاي من-عليه-تو عبارت است از من-و-تو-عليه-مشكل. اصل راهنما و بنيادین، پرهيز از تحقير و تخفيف همه

و از جمله خشونت‌ورزان و در عوض نقد‌کنش‌های آنان است.

نگاهی به کتاب «گاندي چه مي‌گويد»

به زور اما بدون خشونت

محسن آزموده

کتاب کوچک و خواندنی «گاندي چه مي‌گويد» با عنوان فرعی «در باب خشونت پرهيزي، مقاومت و شجاعت» نوشته نورمن فينکلشتاین توسط محمد واعظي‌نژاد ترجمه و نشر ماهي آن را منتشر کرده است. نویسنده این کتاب متولد 1953، از پژوهشگران يهودي امريکايي و از منتقدان اسرايل است که پيش‌تر از او کتاب «سوداگران فاجعه، درباره سوءاستفاده از رنج‌هاي يهوديان» با ترجمه علاءالدين طباطبائي (نشر هرمس، 1382) به فارسي منتشر شده بود.

از ظاهر کتاب و عنوان آن چنین بر می‌آید که فينکلشتاین قصد دارد به معرفی اندیشه‌های گاندي به خصوص درباره خشونت پرهيزي سخن بگوید، اما با مطالعه آن

در می‌یابیم که بیش از آنکه به شرح و تفصیل دیدگاه‌های گاندي اختصاص داده باشد، می‌کوشد محدودیت‌ها و چالش‌های پیش روی آموزه خشونت پرهيزي او را تشریح کند. خود فينکلشتاین در پیش‌گفتار کتاب تصریح می‌کند که «گاندي به يك شعار (منتره) فروکاسته شده» و «آنچه تاریخ از گاندي به جا گذاشته نسخه شیرین و آبيکی نسخه اصلي است.» درحالی که به نظر او اندیشه و عمل گاندي به مراتب پیچیده‌تر و پرتناقض‌تر از این قاعده دم‌دستي است. «گاندي حقيقي از خشونت بيزار بود، اما از بزدلي بیش از خشونت نفرت داشت.» او معتقد بود؛ «پرهيز از خشونت بیش از خود خشونت دل و جرات می‌خواهد.» به نوشته فينکلشتاین، «از نظر گاندي، پست‌ترین آدم‌ها که لياقت زندگي نداشتند آنها بودند که نه به قصد ايستادگي، بلکه براي فرار از متجاوز به مبارزه خشونت روی می‌آوردند و آن را بهانه‌اي می‌کردند براي توجیه بزدلي خود.»

با این همه فينکلشتاین در این کتاب کم‌حجم، تلاش می‌کند که از همان گاندي واقعي هم ساخت گشايي کند و تناقض‌های به تعبیر خودش «فاحش» او را نشان بدهد. او معتقد است؛ «تجربه زندگي و اندیشه‌هاي گاندي براي هدايت و ياري نسل جديد جوانان گنجينه‌اي گرانبهاست، جواناني

آرمانگرا اما منضبط، شجاع اما محتاط که دلیرانه می‌کوشند آینده‌ای روشن‌تر بیافرینند.»

کتاب در فصل نخست با عنوان ندای درون، اذعان می‌کند که توصیفی یکدست و جامع از نظریه مقاومت خشونت پرهیز گان‌دی یا همان «ستیاگره» (به معنای تحت اللفظی پافشاری بر حقیقت یا نیروی حقیقت) امکان پذیر نیست. او بیشتر بر آثار دوران پختگی و پایانی گان‌دی متمرکز شده است و با این همه تأکید می‌کند که در همین آثار هم تناقض کم نیست. او نشان می‌دهد که گان‌دی با نظر بر آثارش تناقض‌هایی میان حرف و عملش داشت و مثلاً در جنگ جهانی دوم به همکاری نظامی هند با متفقین رضایت بدهد، به این شرط که بریتانیایی‌ها بپذیرند هند مستقل شود و بعد از استقلال نیز سربازان هندی برای جلوگیری از جدایی کشمیر به آنجا اعزام شوند. خود گان‌دی تأکید می‌کرد که «برای تصمیم‌گیری درباره کارهایم به نیروی عقلانی اتکا نمی‌کنم. عمل عقلانی برای من منوط به تأیید ندای درون است.» بنابراین نمی‌توان از جوهره معنوی ستیاگره هسته‌ای خردگرایانه بیرون کشید. گان‌دی می‌گفت: «چیزی را که ذاتاً از دل بر می‌آید نمی‌توان با عقل منتقل کرد.»

فینکلشتاین در فصل دوم با عنوان «بالش مرگ زیر سر» روایتی از ستیاگره ارائه می‌کند که با تصور عمومی از این دیدگاه متفاوت است. ساده شده این آموزه این است که «پیروان مقاومت مدنی خشونت پرهیز نباید خشونت کنند، نه در پندار، نه در گفتار و نه در کردار.» اما جوهره این آموزه نه انفعال که اصلی مثبت و فعال است؛ اصل «عشق و دگرخواهی ناب» که خود از «ایمان به نیک سرشتی فطری انسان سرچشمه می‌گیرد و نیز این باور که هر چه برای تو پسندیده است، برای همه عالم پسندیده است. انسان‌ها ذاتاً مثل همدند.» با این همه چنان‌که تأکید شد، این آموزه به معنای بزدلی نیست و «سلطه‌پذیری بی‌اعتراض» از خشونت گناه بزرگ‌تری است.

نویسنده در فصل سوم با عنوان «وجدان بیدار شده» نشان می‌دهد که تحمل رنج برای یک هدف مشروع است که برانگیزاننده دیگران است، نه صرف تحمل رنج. با این همه این برانگیزندگی دیگران به ویژه طرفداران خشونت همیشگی نیست تا جایی که فینکلشتاین می‌نویسد: ریاضت و از خودگذشتگی می‌تواند عزیزی را به راه راست برگرداند. می‌تواند وجدان مردمی را که در برابر بی‌عدالتی سکوت کرده‌اند، بیدار کند. اما قاعده‌ای نیست که بتواند جلوی مبارزی را بگیرد که با خشمی بر حق به دفاع از آنچه سودش در آن است، برخاسته است.

فینکلشتاین در فصل چهارم کتاب نشان می‌دهد که صرف عدم خشونت موجب برانگیختن همدلی بریتانیایی‌ها و شکست آنها نشد. بلکه مبارزه

گاندي با امپرياليسم بریتانیا غیر از خشونت پرهیزی که سرنیزه بریتانیاییها را خنثی می‌کرد، یعنی به کار بردنش را به لحاظ سیاسی غیرقابل دفاع می‌ساخت، شامل تحریم اقتصادی و عدم همکاری با بریتانیاییها بود، اموری که هزینه حضور بریتانیاییها در هند را افزایش می‌داد. به عبارت دیگر «گاندي دنبال استحاله معنوی استعمارگران بریتانیایی نبود. می‌خواست به زور، اما بی‌خشونت آنان را به تسلیم وادار سازد.» به تعبیر دقیق‌تر «آنچه راه استقلال هند را هموار کرد، ارا به سهمگین و توقفناپذیر قدرت بود، نه قدرت عشق.» با این همه فینکلشتاین از دیدگاه‌های گاندي این نتیجه مهم را می‌گیرد که اگرچه کسی که دستش به خون آغشته‌تر است، ممکن است زودتر از دیگران به مقصد برسد، اما هر چه بی‌خشونت‌تر عمل کنیم، محتمل‌تر است که جهان نوین، جهان بهتری باشد.

م: ۱۴۰۱ ۲۳ ۱۴۰۱ ۱۴۰۱